

## پزشکی و ادبیات



### مقدمه

همکار گرامی سرکار خانم دکتر کلثوم سادات حسینی از خراسان، شهرستان فریمان، روستای قلندر آباد که در آن جا داروخانه دکتر حسینی را اداره می‌کنند، دو قطعه شعر برایمان ارسال کرده‌اند، که صفحه «پزشکی و ادبیات» این شماره را با اشعار ایشان مزین می‌کنیم. ایشان ضمناً مطالبی را از زبان همسرشان پیرامون کارخانه داروهای دامی نصر فریمان

نوشته‌اند که گرچه کاملاً درست است، ولی چون خواسته‌اند درد دلشان محفوظ بماند. از نکر آن معذوریم. ضمناً تمامی مطالبی را که پیرامون این کارخانه نوشته‌اند مربوط به سازمان دامپزشکی کشور است که ما ارتباطی با آن‌ها نداریم. ایشان می‌توانند این مطالب را برای آن سازمان ارسال دارند. اینک اشعار زیبای همکارمان را با هم مرور می‌کنیم.

«سر دبیر»

تقدیم به تمامی اساتید عزیز و  
دانشجویان دانشکده داروسازی مشهد  
خصوصاً دوستانم در ورودی ۷۳

می‌نشینم روی بال خاطرات  
غرقه در جوی زلال خاطرات  
خاطراتی خوش ز ایامی غریب  
یادگارانی ز اقوامی قریب  
می‌روم تا ساحل سبز امید  
باز دل پرگشته از بیم و نوید  
دل به یاد آن زمان‌ها می‌تپد  
از شرار و شوق جان‌ها می‌تپد  
یاد دانشگاه و یاد دوستان  
راه رفتن در میان بوستان  
یاد دانشگاه و دوران قدیم  
درس خواندن نزد یاران ندیم  
یاد ایامی که باشد ماندگار  
خاطرش در سینه ماند یادگار  
جای جای خاطراتش دیدنی است  
عشق یعنی یک گل ناچیدنی است  
دل به یاد آن زمان مبهوت ماند  
عشق در زیر درخت توت ماند  
آشنای روزهای خوب من  
همکلاس و هم‌مره محبوب من  
نیمکت‌های کلاس اینجاست باز  
دور اما دوستی برجاست باز  
آخرین درس من و تو نیمه ماند  
نیمه‌اش در حوزه آینده ماند  
درس آخر درس مسؤولیت است  
کار ما برتر ز مشغولیت است  
باز در ذهنم تداعی می‌کنی  
خاطراتم را طلایی می‌کنی

می‌رسی با یک سید بوی بهار  
چیده بودی یک گل از باغ انار  
یک غزل یک شاخه گل با یک کتاب  
آفتابم باز هم بر من بتاب  
گل، ز روی تو حکایت می‌کنم  
مثل یک بلبل نگاهت می‌کنم  
در نگاهت می‌زند موج، التهاب  
بی‌قرارم می‌کنی با یک خطاب  
بی تو احساس عجیبی می‌کنم  
رفته‌ای تو، من غریبی می‌کنم  
بی شما حسن عجیبی می‌کنم  
همکلاسی‌ها غریبی می‌کنم.

تقدیم به روح پرفتوح پدر عزیزم (سید  
محمد حسینی) که زحمات زیادی برایم کشید و  
قلب نازنینی که بی‌وقفه تپید تا مراسم  
فارغ‌التحصیلی دخترش را ببیند و دقیقاً یک  
هفته بعد از آن از حرکت ایستاد.

ای پدر ای سبزپوش آسمانی  
رسته‌ای از دام این دنیای فانی  
من هنوز اما تو را می‌بویم ای گل  
هر کجا می‌گیرم از رویت نشانی  
قلب لبریز از صفا و عشق و شورت  
از تپش افتاد اینسان ناگهانی  
یاد تو آتش زند بر خرمن جان  
بعد تو دیگر نخواهم زندگانی  
رفتی اما زنده‌ای در خاطر من  
تا ابد در قلب و روحم جاودانی

